

۱۳۶ . الاستشراق والنظرية الشعبوية الظاهرة الصوفية في المغرب نموذجاً، احمد بوكاري، ص ۱۵۳-۱۷۲ .
 ۱۳۷ . الدس الشعبوي على اللغة العربية وآدابها، محمود الحنفي ذهني، ص ۱۹۱-۲۱۳ .
 ۱۳۸ . التحديات الفارسية على الامة العربية عبر التاريخ وخاصة في اواخر الدولة الاموية، د. رمزيه الخيرو، مجلة آداب المستنصره العدد الثالث عشر، ص ۳۱۱-۳۲۰ .
 ۱۳۹ . العرب في مواجهة محاولات الفرس التخريبية في العصر العباسي، توفيق سلطان اليوزبكي، مجلة آداب الرافدين جلد ۲۰، سال ۱۹۸۹، ص ۹۹-۱۳۴ .
 ۱۴۰ . الامة العربية في مواجهة احقاد العنصرية الفارسية توفيق سلطان اليوزبكي ج ۱۴، مجلة آداب الرافدين، ۱۹۸۱م، ص ۱۱-۲۸ .

الدس الشعبوي زمن البويهيين، حامد غنيم ابوسعيد، ص ۳۲۱-۳۳۲ .
 ۱۱۹ . الشعبوية بوجه عام ودور البويهيين في الدس الشعبوي، احمد شكبي، ص ۳۳۵-۳۴۸ .
 ۱۲۰ . السياسة الشعبوية خلال فترة التسلسل البويهي (۳۳۴-۴۴۷هـ)، امل عبدالحسين السعدي، ص ۳۵۱-۳۶۶ .
 ۱۲۱ . النقود كوسيلة اعلامية للهجمات الشعبوية على الخلافة العباسية ودور النقود المكتشفة حديثا للرد عليه، محمد باقر الحسيني، ص ۳۶۹-۳۹۰ .
 ۱۲۲ . الدس الشعبوي في الاندلس وموقف العرب في مجابهته، عبدالواحد ذنون طه، ص ۳۹۳-۴۱۶ .
 ۱۲۳ . حول رسالة أبي عامر احمد بن غرسية، على عبدالقادر، ص ۴۱۹-۴۲۶ .
 ۱۲۴ . الشعبوية في جنوب شرق الاندلس في عصر الامارة العربية، عبدالعزيز سالم، ص ۴۲۹-۴۴۵ .
 ۱۲۵ . شعوبية الاندلس، سياسة الحكومة الاسبانية لمحو السمات القومية للشخصية العربية في القرن السادس عشر الميلادي، فلاح حسن عبدالحسين، ص ۴۴۹-۴۷۸ .
 ۱۲۶ . موقف العراق من الشعبوية الايرانية اثناء وفي أعقاب الحرب العالمية الثانية، سمير محمد طه، ص ۴۸۱-۴۹۱ .
 ۱۲۷ . الدس الشعبوي في اواخر العهد العثماني ودور صحيفة «القبلة» في الرد عليه، سعد ابودية، ص ۴۹۵-۵۱۶ .
 ۱۲۸ . الشعبوية والاستعمار من تاريخ الجزائر الحديث، يوسف مناصرية، ص ۵۱۹-۵۳۸ .

داوری درباره شعوبیه

ملاحظه مقاله پربار و سودمند فاضل متبوع و محقق سختکوش جناب رسول جعفریان تحت عنوان «شعوبیگری و ضد شعوبیگری» بنده را بر آن داشت که این مختصر را به قلم آرم تا در صورت اقتضا، از نظر خوانندگان آن مجله وزین و علمی گذرانیده شود.

با احترام-علیرضا ذکاوتی قراقرلو

اجمالاً می دانیم که عنوان شعوبیه از قرآن گرفته شده است: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکروانثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عندالله اتقیکم» .

مللی که به قلمرو اسلام درآمدند و با برخورد نژادپرستانه امویان مواجه شدند، با استناد به این آیه شریفه، خواستار برابری ملتها و اقوام و خلقها بودند لذا شعوبیه را «اهل تسویه» نیز نامیده اند. اما شعوبیگری در حد برابری خواهی نماند و به افراط گرایید. افرادی از ملل و اقوام و خلقهای تحت انقیاد، سربر تافته و گفتند: ما نه اینکه برابریم، بلکه از عربها بهتریم. مگر نه این است که تمام آثار تمدن از علم و هنر و صنعت و حقوق و سیاست و فنون نظامی و آداب معیشت ...، از ماست؟ و مگر نه اینکه قرنهای ما حکومت کردیم بی آنکه به عرب محتاج باشیم؛ حال آنکه عربها در حکومت از نخستین روزها به ما محتاج شدند

۱۲۹ . البعد الشعبوي في السياسة الاستعمارية الفرنسية بالجزائر، ناصر الدين سعیدونی، ص ۵۴۱-۵۵۷ .
 ۱۳۰ . التحدى الشعبوي في منطقة القرن الافريقي في العصور الوسطی، احمد جمعاله محمد، ص ۵۶۱-۵۷۶ .

مجلد سوم

۱۳۱ . الشعبوية الحديثة، الوسائل والاهداف، لطيف كريم محمد، ص ۹-۳۰ .
 ۱۳۲ . الشعبوية الحديثة، محمد السعيد عبد المؤمن، ص ۳۳-۵۰ .
 ۱۳۳ . الشعبوية ودورها السياسي في العصر الحديث، علاء موسى كاظم نورس، ص ۶۷-۷۸ .
 ۱۳۴ . حول الشعبوية الاوربية واطماعها التوسعية في المشرق العربي، يوسف حسن نحوانمه، ص ۸۱-۱۰۰ .
 ۱۳۵ . الاستعمار الاوربي والشعبوية في افريقيا، محمود عبدالرحمان الشيخ، ص ۱۱۱-۱۱۷ .

(برای نمونه، هر زمان، دفتر و دیوان و نگه داشتن حساب دخل و خرج را به عمر و یا کارمندان او آموخت).

مسلماناً اسلام تمام افراد بشر را، زاینده از خاک، و در شرایط مشابه دارای حقوق برابر دانسته است، و اینکه میان حقوق و تکالیف برده و آزاد، زن و مرد، بالغ و نابالغ، ذمی و مسلم، کافر حربی و کافر ذمی و ... فرق نیست، جنبه نژادی و یا حتی جنبه طبقاتی هم ندارد. هر جا هم که پای تفاوت طبقاتی در میان باشد - که با توجه به رشد تکنیک و زیر بنا در آن عصر قابل حل نبود - اسلام در جهت اصلاح و تعدیل وضع رعایا، بردگان و مستمندان کوشیده است. اگر اسلام آنگونه که پیغمبر (ص) و علی (ع) مطرح می کردند اجرا می شد، کار به هیچ نوع افراط گری نمی کشید. قصه علی (ع) با دهاقین «انبار» مشهور است که چون به رسم قدیم خودشان در برخورد با حکام، بر علی (ع) تعظیم کردند، فرمود: «این چه معصیت بی لذتی است که شما مرتکب می شوید؟! از سوی دیگر، علی (ع) در مقابل اعرابی که به استفاده نابرابر از بیت المال (گذشته از سوء استفاده ها) عادت کرده بودند و برابری با «موالی» را دون شأن خود می شمردند، فرمود: «همه شما مثل این دو مشت خاک برابر هستید» و فرمود: «حتی اگر مال خودم بود برابر تقسیم می کردم، چه رسد به اینکه مال خداست».

وجود عباراتی همچون «الْمَالُ لِلَّهِ وَالْخَلْقُ لِلَّهِ» و «ما من نعمة موفورة الا وفي جنبها حق مضیعه» در افواه، که در کتب قدیم هم هست، اگر از معصومین (ع) هم نباشد، به هر حال روحیه اسلام را نشان می دهد. از بعضی بزرگان صدر اسلام نقل است که: «اگر زنده بمانم، دو صدرا را خاموش می کنم: نعره غنی و ناله فقیر». اگر این سیره و تمایل عدالت خواهانه و مخلوقات خدا را به یک چشم نگرستن ادامه می یافت، یعنی در روی پاشنه خودش می چرخید، مسلماً خوارج افراطی، شعوبیه افراطی، غلات افراطی، قرامطه افراطی، ... و دیگر جریانهایی که حق و باطل را مخلوط کردند، پیدا نمی شد.

عجیب است که محققان هم گرچه بعضی به حقیقت نزدیک شده اند اما به آن نرسیده اند و یا ترسیده اند ابراز کنند که شعوبیگری نه در اصل ضد اسلام بوده، و نه آنگونه که بعضی دیگر از افراطیون مدعی شده اند که مادر تشیع است. البته شعوبیگری در تطور و تحول و تکامل خود گاه خصوصیت ضد اسلام هم پیدا کرده و در تشیع هم - که طیف بسیار وسیعی از زیدیة عقلی مسلک و امامیه معتدل و اسماعیلیه و شیخیه و غلات را دربر می گیرد - یقیناً نقطه ها و نکته های افراطی

شعوبیگری وجود دارد. فی المثل، اینکه مادر امام سجاد دختر یزدگرد ساسانی (یا به هر حال از خاندان سلطنتی ایران) باشد یا نباشد، برای یک شیعه خالص که اعتقاد به نص در امامت دارد فرقی نمی کند؛ ولی می دانید که همین مسأله محرکه الآراء است و در هر دو طرف نفی یا اثبات این انتساب، صاحب نظران نامدار وجود دارند. بعضی ها می گویند ایرانیان برای خود یزدگرد چه حرمتی قائل بودند که نواده دختریش را به حساب یزدگرد دارای «فره ایزدی» بپندارند؟! بعضی هم می گویند خود امام سجاد فرموده است: «انا ابن الخیرتین» و نیز آن شعر را شاهد می آورند که:

وان غلاماً بین کسری و هاشم
لاکرم من نیطت علیه التمام
استطراداً بگویم نظیر این اختلاف نظر در قصیده مشهور و منسوب به فرزذق (هذا الذی تعرف البطحاء وطأته ...) وجود دارد.

وجود شاعران شعوبی میان شیعیان (از همه برجسته تر: مهیار دیلمی، شاگرد شریف رضی) نیز از مؤیدات کسانی است که تشیع در معنای وسیع آن را به نحوی متأثر از موارث شعوبیگری می انگارند. اتفاقاً بین خوارج هم گاه به نشانه های شعوبی افراطی برمی خوریم، که می گفتند: امام از عجم باشد و قرآن فارسی باشد.

طرف تفریط هم از اول تا این اواخر وجود داشته و دارد. عده ای می گفته اند قرآن را حتی به فارسی نمی توان ترجمه کرد. در مقدمه تفسیر و ترجمه مشهور به تفسیر طبری به فارسی، می خوانیم که امیر سامانی از علمای حنفی - که در فتوا گشاده دست تر بودند - فتوا گرفت که قرآن را می توان به فارسی ترجمه و تفسیر نمود.

یک روایت هم هست که میان افراط و تفریط جمع می کند یا وسط را می گیرد و آن اینکه «زبان اهل بهشت عربی است و سپس فارسی دری». آری در بهشت، عربی و فارسی از هم جدا نیست.

اسلام نیروهای دربند کشیده شده ای را آزاد کرد، ارتجاع خلافت و عصیبت نژاد هم نتوانست جوهر آزادیبخش انقلاب محمدی را از بین ببرد. ملتهای متمدن قدیم روح اسلام را دریافتند و از آزادی آن کمال استفاده را بردند. در پشت تمام جنبشهای بزرگ معنوی و فرهنگی مثل تشیع (زیدی، اسماعیلی، امامی)، تصوف، فلسفه و ادبیات و علوم، اکثراً ایرانیان را می بینید. روات بزرگ ائمه و مؤلفان عمده شیعی ایرانی اند؛ بیت المحکمه را ایرانیان می گردانند، حکومت

که مرحوم مطهری آن مطالب را می‌نوشته قرار گرفت تا جبهه گریه‌های ایشان مفهوم واقع شود، و گرنه از کسانی که خیمه اهل بیت را سوزاندند و انگشت امام حسین (ع) را بریدند چه عجب که کتابخانه آتش زده باشند.

اینکه قدری اشاره به کتاب مرحوم مطهری را بسط دادم از این جهت بود که خوانندگان بدانند مسأله شعوبیت و ضد شعوبیت زنده است. مگر نه اینکه در همین جنگ تحمیلی به ایران، که امروز فی الواقع پرچم دار اسلام ناب است، اتهام مجوسیت می‌زدند؟! (و نام بعضی از کتابها و مقالاتی که در این زمینه نگاشته شده نیز در مقاله جناب رسول جعفریان فهرست شده است و نشانی داده شده که هر که بخواهد می‌تواند مراجعه کند). می‌خواهم عرض کنم هر قدر ما از حق و حقیقت تاریخی مطابق با نفس الامر واقع خود عقب بنشینیم و تنازل کنیم و تخفیف بدهیم، فقط پررویی و گستاخی بی انصافان و تجاوزگران - نظامی و فرهنگی - را زیاد کرده ایم.

این را نیز عرض کنم که گرچه شعوبی گری در ایران پایه و مایه گرفت، اما غیر ایرانیها هم در آن سهم داشتند؛ مثلاً عراقیان بومی (انباط، نبیط) هم مورد تعریض شاعر ضد شعوبی واقع شده است که می‌گوید: «کلهم ینتمون الی کسری، فأین النبیط؟!». همچنین قبطیان مصر در این حرکت سهم بردند اما زعامت در دست شعوبیان ایران بوده است.

پشتوانه اصلی جنبش عظیم فرهنگی در زمینه تألیف و ترجمه در قرنهای دوم، سوم، چهارم، پنجم و ششم، شعوبیت است. لذا نود درصد رجال علم و ادب را غیر عربها تشکیل می‌دهند. حتی کسانی که به قبایل عرب نسبت دارند باید دقت نمود که نسبتشان نسبت «ولاء» است نه وابستگی خونی. کسانی هم بوده‌اند که عمداً برای خود نسبت عربی می‌ساخته‌اند تا به نحوی از مزایای آن بهره گیرند. آیا فکر می‌کنید کسانی مثل خلف احمر یا حماد رویه یا سیف بن عمر راوی که قصیده جاهلی را از خود عرب اصیلتر می‌سازد و سلسله سند درست می‌کند، و اصلاً راوی درست می‌کنند و «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» می‌آفریند، آیا نمی‌تواند یک نسب قابل قبول عربی برای خودش بسازد؟! و آیا به نظر تان عجیب نمی‌آید که از آدمی مثل صاحب بن عباد وزیر (شیعی معتزلی) نقل کرده‌اند که گفته است نمی‌خواهم آینه را نگاه کنم که ایرانی را ببینم! مگر بدیع الزمان همدانی برای خودش نسب عربی ساخته است؟!!

خوب ممکن است بگویید این چه جور جنبش شعوبی است که ایرانیها برای خود نسب عربی درست می‌کردند. جواب اینست که این جنبش ضد شعوبی است و خود تحت تأثیر همان

فاطمی مصر و تمدن و فرهنگ پرمایه آن را ایرانیان اداره می‌کنند. هشتاد درصد فیلسوفان و عارفان و دانشمندان بزرگ اسلامی، ایرانی هستند. حتی عده‌ای از بزرگترین شاعران و نویسندگان صاحب مکتب و مبتکر در زبان عربی ایرانی هستند از عبدالحمید کاتب و بدیع الزمان و ابن مقفع بگیرید تا بشار و ابونواس و ابوالعتاهیه و ... حتی جنبش معتزلی را که نیروی عظیمی داشت، مأمون (که مادرش ایرانی بود) و مشاوران ایرانیش قدرت و حکومت بخشیدند. همه اینها تجلیات حرکت همه جانبه شعوبی است.

این مسائل در افق اندیشه ما آنقدر اهمیت داشته که مرحوم استاد مطهری تقریباً بیست و پنج سال پیش کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» را نگاشته است. شاید تعجب کنید که هنوز کسانی با طرز فکر ضد شعوبی - به تصور خودشان فکر اسلامی اصیل - هستند که همان اندازه حقی را هم که مرحوم استاد مطهری برای ایران و ایرانی در تمدن اسلامی شناخته است به رسمیت نمی‌شناسند. البته کسانی هم هستند که مرحوم مطهری را به جانبداری از «تازی و تازیان» متهم می‌سازند. این هر دو بینش غلط است؛ چرا که مسلماً مرحوم مطهری محقق مسلمانان بوده و یک شیعی ایرانی است که خیرخواه اسلام و ایران و تشیع است. لذا نه عمداً فضیلتی برای ایرانیان تراشیده که نداشته‌اند، و نه سهواً حقی را از ایشان دریغ داشته است.

البته مرحوم استاد مطهری در این اثر، استقصاء به عمل نیاورده و چنین قصد و چنین فرصتی هم نداشته است و اگر تحریکات شوونیست‌های عصر پهلوی را در نظر بگیریم می‌بینیم گاهی مرحوم مطهری، به عنوان یک خطیب و مدافع اسلام، خود را مجبور دیده است که به نقطه ضعف‌هایی از آیین ایرانیان در پیش از اسلام حمله کند (مثلاً ازدواج با محارم، که ظاهراً بیشتر بین طبقات بالا شایع بوده تا خلوص نژاد را حفظ کنند و ثروت را بین خودشان نگه دارند). نظیر این نقطه ضعفها در تمام ادیان قدیم هست و ممکن است در شمار تحریفهایی که بر یک دین آسمانی عارض می‌شوند به حساب آورد (برای مثال، عجایب کتب مقدس یهود و نصاری را ملاحظه فرمایید). به هر حال، ازدواج با محارم نوعی ازدواج قانونی بوده و به اصطلاح، نکاح بوده است نه سفاح. مرحوم مطهری در مقابل یک خبر تاریخی هم - در مورد کتابسوزی ایران و مصر - خیلی محکم ایستاده، حال آنکه اگر هم به فرض چنین کارهایی به وسیله لشکر عمرو عاص (فاتح مصر) و عبیدالله زیاد و قتیبه بن مسلم با اهلی (از جمله فاتحان ایران) رخ داده باشد، نه عجیب است و نه لطمه‌ای به اسلام می‌زند. ولی باید در جوئی

و عنوان خود را هم از اسلام گرفته است. شعوبیان تمدنی پدید آوردند که همزمان، علم و عرفان، هنر و صنعت، عمران و تمدن و ظرافتهای زندگانی و نیز فضایل ایرانی و عربی و رومی و هندی و ترکی و مصری و اندلسی را با هم داشت. آنچنانکه متفکران پدیدآورنده رسائل اخوان الصفا گفته اند: «فروسیّت عربی و ظرافت ایرانی و حکمت یونانی» را با هم جمع داشت و به قول شاعر عارف، وطنی را در نظر می گرفت که «مصر و عراق و شام نیست ...».

زبان عرب هم از شعوبیت سود بُرد، چرا که از مقام یک زبان محلی به مقام یک زبان بین المللی ارتقا یافت. شعوبیان ترجیح دادند که کتابهای علمی و آثار فرهنگی خود را به عربی، که زبان دینی همه اقوام و ملل مسلمان بود، بنویسند؛ و این زبان بر اثر مساعی هزاران مترجم و نویسنده و شاعر و خطیب، چنان ظرفیت و کشش یافت که عمیق ترین افکار و لطیف ترین احساسات و باریکترین تفاوتهای معنایی را بیان می کند. پیش از اسلام، در این منطقه از جهان، یعنی خاورمیانه، زبان «سریانی» زبان علمی بود و حتی در ایران ساسانی، «سریانی» زبان علمی بود و پهلوی زبان ادبی و اداری. بعضی از محققان دارای حسن نیت هم در اینجا اشتباه کرده و پنداشته اند که ایران پیش از اسلام، علم و فلسفه ای نداشته و فقط یک کتاب منطق به وسیله ابن مقفع از پهلوی به عربی ترجمه شده است! غافل از اینکه مترجمان مسیحی، از زبان سریانی به علمی، همه فارغ التحصیلان چندشاپور و ایرانی بوده اند؛ چه آنکه مسیحیت، مذهب دوم ایران ساسانی بوده است.

به هر حال، آنچه در نگرش شعوبی معتدل اهمیت داشت، فرهنگ انسانی بود. بهترین شعوبیان یعنی اخوان الصفاء اومانیست بودند و خواستار برپایی دولت اهل خیر بر روی زمین، تا حیات مادی و معنوی آدمیان ارتقا یابد. شعوبیان معتدل واقعاً اهل تسویه بودند. این را جاحظ و ابن عبدربه (در العقد الفرید) نیز قبول کرده اند. شعوبیان معتدل طبق نظر امام علی - علیه السلام - که بهترین شاگرد مکتب اسلام است افراد بشر را یا برادر دینی خود می شمردند یا برادر نوعی خود.

اما شعوبیگری افراطی، مثل هر افراطی گری دیگر، عیوب بسیار داشت و نمی توانست و نمی تواند پایدار باشد! اما الزبید فیذهب جفاء». اگر با این دید واقع بینانه به شعوبیت بنگریم، بسیاری از مسائل تاریخ گذشته اسلام و ایران روشن خواهد شد.

جنبش شعوبی است. برای مثال محمود غزنوی آدمی بوده است ضد شعوبی، ضد معتزلی، ضد اسماعیلی، ضد فلسفه و ...؛ ولی همو به خلیفه پیغام می فرستد که اگر آنچه می گویم انجام ندهی یک سیدی را در اینجا خلیفه می سازیم و با او بیعت می کنیم! سلطان محمد خوارزمشاه هم چنین پیامی به بغداد فرستاد. ملاحظه می کنید جنبش فرهنگی شعوبی آنقدر قوی است که آدمهای ضد شعوبی هم ناگاهانه عکس العملهای شعوبی از خود بروز داده اند. غزالی و خواجه نظام الملک که طرفدار ترکان و عربان بودند بهترین نثر فارسی را می نویسند؛ و شعر فارسی، بهترین نمونه های فصاحت و اصالت زبان ایرانی را در دستگاه ترکان عربگرا عرضه می دارد. و این، قدرت فرهنگی شعوبیت ایران را می رساند که تمام ملت های قدیم که مسلمان شدند زبان و فرهنگ خود را از دست دادند و الان خود را عرب می نامند (سوریها، لبنانیها، مصریها، عراقیها، سودانیها، ...) مگر ایرانیها که بهترین مسلمانان شدند و اینک نیز هستند، اما زبان فارسی را حفظ کردند، زبانی که در پیوند با عرب بسیار قویتر و غنیتر شد، همچنانکه فارسی نیز به عربی سود بسیار رسانده است.

برگردیم به این مطلب که گفتیم نهضت علمی قرون دوم تا ششم، در واقع، عکس العمل ملل سابقاً متمدن مسلمان شده بود در مقابل عربگرایی و نژادپرستی (ضد اسلامی) عمال خلفا. اینان به برادران مسلمان خود می گفتند: ما این فرهنگ را داشته ایم، ریاضی، طبیعی، فلسفه، تاریخ، حقوق، آداب زندگی، شهرسازی، موسیقی، حجاری و ...؛ اینها چیزهای خوبی است، شما هم بیاموزید، شما هم چیزهای خوب دارید که ما می آموزیم ... همین شعوبیان بودند که صرف و نحو و لغت و معانی بیان و عروض و قافیه و اخبار و سیر و ایام برای عربها نوشتند، یعنی آنها را گردآوری و تنظیم کردند. در این جا کاری به نیک و بد موسیقی ندارم، ولی اهل تحقیق می دانند و در اهانتی هم آمده است که نخستین آوازاها را بناها و شاگرد بناهای ایرانی در بازسازی کعبه - که حجاج آن را خراب کرده بود - به گوش عربها رساندند و از آن پس به همت خلفای اموی، مکه و مدینه شد محل تربیت رقاصه و مطربه و مخنث!

این یک جلوه زنده بود از شعوبیت (که زندقه اخلاقی نامیده می شود)؛ اما محمد بن زکریا و ابوریحان و ابن سینا هم محصول شعوبیت هستند؛ جاحظ و متنبی عربگرا هم چه بخواهند و چه نخواهند، فرهنگی وسیعتر از فرهنگ «عربی» را ابداع می کنند و نشر می دهند و نقل می کنند.

در هر حال، شعوبیت به معنای صحیح آن، عین اسلام است